

جستار شای شماره ۲۷

جستار گشایی

چیزی نمانده که نیم قرن شود که کلید رابط جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده آمریکا، در چاه ویلی افتاده است که کسی را جرأت رفتن در آن ظلمات و یارای بیرون کشیدن آن مفتاح نبوده و نیست؛ حتی آن رئیس جمهور کهنه کار و جسور و سیاستمدار، که با «کلید» آمد و با قفل سنگین تر در چاهی ژرف تر رفت.

آری، اگر سیزدهمین روز آبان ماه ۱۳۵۸ را مبدأ نه چندان خجسته این دشواره بدانیم، اینک بیش از ۴۵ سال است که در، بر همان پاشنه پشت کردن ایران به آمریکا، قطب سیاسی، نظامی و اقتصادی دنیا، می چرخد. بیشک اشغال سفارت ایالات متحده در تهران به دست «دانشجویان پیرو خط امام»، با اشارت سید محمد موسوی خوئینی ها و حمایت سید احمد خمینی و سرانجام تأیید آیت الله خمینی، آغاز تنش دیرپا بود که می توانست بسی زودتر از اینها به نقطه پایان برسد؛ دستکم در خلال ماجرای مکه فارلین (ایران کنتر)، بهار ۱۳۶۵، رونالد ریگان که ریاست جمهوری خود را تا حدودی مدیون نیروهای سیاسی تندروی ایران و گروگان گیرها بود، شرایطی ایجاد کرد که آن کدورت شش ساله پایان یابد و ۴۶ ساله نشود؛ کدورتی که با هیچ قاعده دانش سیاست، نباید بیش از آن به طول می انجامید؛ چراکه هرکه الفبای سیاست و رزی را آموخته باشد، می داند که روابط بین الملل، عرصه قهر و آشتی های رمانتیک یا شعارهای میان تهی آرمان گرایانه، یا رفاقتها و لوطی گری های افسانه وار نیست.

متأسفانه مسأله ساده ایران و آمریکا در سالهای اخیر، چنان پیچیده شده است که حل آن دور از ذهن می نماید. در حالی که رفع گیر از این مسیر، از فرط سهولت، دشوار به نظر میرسد؛ یک اراده سیاسی حاکمیتی کافیت که آغازی باشد بر پایان این قهر خسارتبار طولانی؛ قهری که آشتی در آن «سهل ممتنع» است، اما اگر بشود، نه تنها جلوی ضرر را می گیرد، بلکه منفعتش نصیب میلیون ها نفری میشود که گذشته و حال و آینده شان در معرض یک ویرانی خود ساخته و خودخواسته ای توسط دولتمردان شان، واقع شده است که جبران ناپذیر است. امان از دست ایدئولوژی اندیشی و دگماتیزی که نخستین قربانی اش، امید شهروندان است و بس.

به هر روی، اختاپوس رابطه، یا به تعبیر دقیق‌تر عدم رابطه ایران و آمریکا، دهه‌هاست گلوی حکمرانی در ایران را سخت فشرده و دولتمردان و مدیران اجرائی را مشغول به خود ساخته‌است. کارگزارانی که باید تمام هم و غم خود را مصروف توسعه و پیشرفت این کشور و همه وقت و انرژی خویش را مصرف رفاه حال شهروندان رنجور ایران کنند، در چنبره معضلاتی گرفتارند که عل‌العلل آن، امریکاستیزی، ضدیت با موجودی موهوم به نام «غرب» و نابودی کشوری به نام اسرائیل، می‌باشد.

هیچ‌کس منکر خوی خودبرتربین امریکاییان و اروپاییان نیست و همچنین کسی روابط «خدايگان و بنده» کشورهای شمال و جنوب را انکار نمی‌کند؛ اما منکر این واقعیت نیز نمی‌توان شد که بیش از ۱۹۰ کشور جهان، در عین حال با آمریکا و متحدانش روابط دیپلماتیک دارند و به هر قیمتی نیز زیربار چیزی موسوم به «نظام سلطه» نمی‌روند و حیاتی طبیعی برای اتباع خود در این کره خاکی رقم زده‌اند و هر روزشان بهتر از دیروز است.

امروزه روز که تحریم‌های کمرشکن که به تعبیر «معجزه هزاره سوّم» اصولگرایان، ورق‌پاره‌ای بیش نبود، قطار پیشرفت که نه، اتوبوس قراضه روزمرگی در مدیریت کشور را متوقف ساخته‌است، طبیعی است که در محافل سیاسی و مجامع علمی و افواه عام، سخن از لزوم بازنگری در سیاست‌های ستیزه‌جویانه جمهوری اسلامی ایران با نیمی از جهان که ۸۰ درصد ثروت و قدرت آن را در دست دارد، رود و زمزمه ایجاد رابطه با آمریکا از هر کوی و برزن به گوش برسد؛ اما روزگاری بر این ملک و ملت رفته‌است که در آن، معاون رئیس‌جمهور، با چند خط قلمی کردن درباره «مذاکره مستقیم» با آمریکا، آماج طعن و لعن شده‌است.

سید عطاءالله مهاجرانی، معاون حقوقی و پارلمانی دوران ریاست‌جمهوری مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۶۹ طی یادداشتی که با عنوان «مذاکره مستقیم با آمریکا» در روزنامه اطلاعات چاپ شد، پیشنهاد برقراری رابطه با آمریکا را مطرح کرد. این سخنان سروصداهای زیادی بپا کرد که در نهایت، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای طی یک سخنرانی اعلام کرد که من با مذاکره با آمریکا مخالفم و دولت جمهوری اسلامی، بدون اجازه من امکان ندارد چنین کاری را بکند. بعد از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای علیه مذاکره مستقیم، دکتر مهاجرانی با فصل الخطاب دانستن نظر رهبری از پیگیری مطلب خود صرف‌نظر نمود. رهبری نیز با ارسال نامه‌ای، این‌گونه از او دلجویی کرد:

بسمه تعالی

برادر گرامی، آقای عطاءالله مهاجرانی

شنیدم بعضی‌ها از حرفهای امروز من قصد طعن و توهینی نسبت به جنابعالی استنباط کرده‌اند و شاید بعضی خواسته‌اند یا بخواهند آن را مستمسکی برای اهانت به شما بسازند. اعلام میکنم که این استنباط غلط است. من یک فکر را تخطئه کرده‌ام و نیّت توهین به کسی نداشته‌ام و اگر بدون اراده‌ی من به شما توهین شده است، از شما عذر می‌خواهم.

من شما را ده سال است به صدق و صفا و طهارت می‌شناسم و مطمئنم جز دلسوزی و خیرخواهی، نظری نداشته‌اید. شما همچنان برادر خوب من هستید و حدّاکثر آن است که به توصیه‌ی شما در مقالهی «مذاکره‌ی مستقیم» عمل نخواهیم کرد.

والسلام علیکم

سیدعلی خامنه‌ای

۶۹/۲/۱۲

عطاءالله مهاجرانی در همین مورد گفته است: «اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۹ که مقاله مذاکره مستقیم را در روزنامه اطلاعات نوشتم، جهان دوقطبی بود. ما تازه از مرحله دشوار و تاب‌سوز جنگ ۸ساله نجات پیدا کرده بودیم. هاشمی‌رفسنجانی و آیت‌الله خامنه‌ای هر کدام در نخستین سال مسؤولیت خویش بودند. بعد از جنگ شاهد وحدت ملی و انسجام بیشتر دولت- ملت بودیم و نهایتاً این آمریکا بود که بدون هیچ پیششرطی جورج بوش پدر، پیشنهاد مذاکره را مطرح کرد...».

برای ثبت در خاطره سیاسی مخاطبان باید به جزئیات اجمالی ماجرای مورد اشاره مهاجرانی بپردازیم و آن، اینکه جرج بوش پدر، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳، یکی از دستورکارهایش را آزادی آمریکایی‌هایی که در لبنان توسط حزب‌الله بازداشت شده بودند، اعلام کرده بود و بر همین اساس نیاز به کمک ایران داشت. او با صدور بیانیه‌ای، ایران را تنها ابزار ممکن برای آزادی گروگان‌ها دانست و نوشت: «حسن نیّت، حسن نیّت می‌آورد». بوش پدر با دکوئیاری دبیرکل سازمان ملل تماس گرفت و گفت: «می‌تواند امتیازهایی به ایران بدهد». پس از آن، مشاور دکوئیاری در دیدار با مرحوم هاشمی می‌گوید: «رئیس‌جمهور آمریکا تقاضا کرده که به آزادی گروگان‌ها در بیروت کمک کنید. البته این کمک بی‌اجر نمی‌ماند». دولت مرحوم هاشمی پس از کمک به آزادی افراد موردنظر، در انتظار حسن نیّت طرف مقابل می‌ماند اما پس از گذشت مدت‌ها خبری از وعده طرف آمریکایی نمی‌شود. بنابراین مقامات ایرانی با پیکو مشاور دبیرکل سازمان ملل تماس می‌گیرند و اعتراض می‌کنند که چرا خبری از تحقق وعده آمریکا نشد؟ پیکو نیز به مقامات آمریکایی منتقل می‌کند، «ایرانی‌ها منتظر عملی‌شدن وعده آمریکا هستند. باید منصف باشیم، چون من به آنها قول

دادم». اما آمریکا زیر تعهدش می‌زند. محمدجواد ظریف هم در کتاب «آقای سفیر» با اشاره به این بدعهدی می‌نویسد: «آمریکایی‌ها پیغام داده بودند اگر شما به آزادی گروگان‌های آمریکایی کمک کنید، ما حسن‌نیت خواهیم داشت، که به معنای آزاد کردن دارایی‌های ایران و این‌گونه کارها بود. اما به قولشان عمل نکردند. ۸ گروگان آمریکایی آزاد شدند. این یکی از نشانه‌های عدم پایبندی آمریکایی‌ها به تعهداتشان بود که در مرحله آخر گفتند به دلایل انتخاباتی نمی‌توانند قولشان را عملی کنند».

مرحوم هاشمی‌رفسنجانی هم در خاطرات روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۹ می‌نویسد: «شب به خانه آمدم. در حالی که مشغول نوشتن خاطرات بودم، به اخبار بخش فارسی صدای آمریکا گوش می‌دادم، خبر داد که دومین گروگان آمریکایی در لبنان، امشب آزاد شد. اظهاراتی شده که نشان می‌دهد، دولت آمریکا می‌خواهد تا پایان آزادی همه گروگان‌هایش، امتیازی ندهد».

این، تنها نمونه ناکامی دولتمردان دوطرف در بهبود روابط ایران و آمریکا نیست و نبود؛ پس از آن نیز بارها از هردوسوی ماجرا تلاش شد که بر گذشته‌ها صلوات فرستاده شود، اما لابی صهیونیسم در هیأت حاکمه آمریکا و تندروهایی در ایران که بقای سیاسی و منافع اقتصادی خود را در بحران‌زایی و تداوم امریکاستیزی می‌دانند، کار خود می‌کردند و مانع هرگونه پیشرفتی در این امر شدند. مثال‌هایی همچون قضیهٔ سفر مخفیانه رابرت مک‌فارلین مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و هیأت همراه به ایران در ۲۵ مه ۱۹۸۶ (۴ خرداد ۱۳۶۵) و همکاری اطلاعاتی امنیتی ایران در حمله آمریکا به افغانستان و عراق پس از ماجرای یازده سپتامبر ۲۰۰۱، مذاکرات عمّان در سال ۱۳۹۱-۲ و سرانجام توافق‌نامه «برجام» در سال ۱۳۹۴، که همه و همه ناقص و ناتمام و ناموفق ماندند، شاهد صادق این مدّعا هستند. تلاش‌های بی‌نتیجه تقریباً همه رئیس‌جمهورهای پس از سال ۶۸ را نیز نباید فراموش کرد که در رأس آنان مرحوم هاشمی رفسنجانی و دکتر حسن روحانی قرار دارد.

از اینها که بگذریم، باید پرسید که در ذهن آن‌دسته از بلوک‌های قدرت، که بر آتش خانمان‌سوز امریکاستیزی می‌دمند، چه می‌گذرد که این‌گونه تمامی فرصت‌های پیشرفت و توسعه را در ایران به پای عدم رابطه با آمریکا می‌سوزانند. در خوشبینانه‌ترین قرائت، دلایل نفی رابطه با آمریکا را در این چند جمله می‌توان خلاصه کرد:

- خوی استکباری و امپریالیستی آمریکا
- اعمال سیاست‌های مخرب در منطقه خاورمیانه
- دخالت در امور داخلی ایران در طول تاریخ از حمله ماجرای ملی‌شدن

صنعت نفت و سقوط دولت مصدق

- حمایت از گروه‌های اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی
- حمایت مطلق از اسرائیل و سیاست‌های نژادپرستانه آن
- و....

شاید بر بسیاری از این موارد، بتوان مهر تأیید زد و حتماً بسیاری از رفتارهای امریکا با دول دیگر، قابل نقد و حتی شماتت است؛ اما نباید از یادبرد که سیاست عملی و روابط بین‌الملل، عرصه اخلاق‌ورزی نیست، بلکه میدان عمل برپایه منافع ملی است. به دیگر سخن، یک سیاستمدار، اگر خائن به وطن خود نباشد و سرسوزن عقلی داشته باشد، باید در جهت جلب حداکثر نفع و دفع حداکثر ضرر برای کشور و ملت خود بکوشد. نخستین گام در این راستا نیز آن است که عمیقاً باور داشته باشد که نخستین شرط حرکت در راستای منافع ملی، تعامل با همه قدرت‌های جهانی است و در این تعامل نیز مطلقاً نباید انتظار داشت که طرف‌های مقابل، پاس منافع کشور متبوع ما را داشته باشند و بقول معروف، «کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من».

ظاهراً در جهان جدید نیز بهترین و پرفایده‌ترین نوع تعامل با کشورهای دیگر، ازجمله قدرت‌های بزرگ نظامی و اقتصادی، بنیان‌گذاری روابط موقت و مشروط است؛ یعنی یک سیاستمدار واقع‌گرا، باید بداند که هیچ دشمن همیشگی و هیچ دوست دائمی برای هیچ واحد سیاسی (کشور) وجود ندارد. چه بسا دو کشوری که تا دیروز مشغول جنگ با یکدیگر بودند، به اقتضای حال و مقام و در راستای حفظ موجودیت خود، دست دوستی به یکدیگر دهند و حتی به شرکای اقتصادی و امنیتی و سیاسی همدیگر بدل شوند. نمونه دم دستی آن، دو کشور ویتنام و ژاپن است که در قرن بیستم دشمن خونی هم بودند و اینک شریک مهم تجاری هم هستند. رئال‌پولیتیک حکم می‌کند که برای تأمین منافع کشور خود، اگر لازم باشد حتی می‌توان با شیطان نیز دست داد؛ امریکا که جای خود دارد.

واقع مطلب آن است که به‌جز موانع پیش‌گفته در تجدید رابطه امریکا و ایران، یک مسأله دیگر نیز خودنمایی می‌کند. روشن است که پس از حدود نیم‌قرن قطع رابطه و تشدید مخاصمه با ایالات متحده، نمی‌توان توقع داشت که این یخ، به‌راحتی آب شود و فرداروزی سفارت امریکا در تهران، بازگشایی گردد؛ اما این انتظار را می‌توان از تصمیم‌سازان داشت که بین دو امر کاملاً مجزای «مذاکره» و «رابطه» با امریکا، قائل به تفکیک مفهومی باشند؛ به عبارت دیگر باید بپذیرند که مذاکره یک چیزست و رابطه یه چیز دیگر. ممکن است احیای رابطه این دو کشور به این سرعت میسر نباشد؛ اما مذاکره کردن آن هم به‌صورت مستقیم و رودررو، حتی اگر بی‌نتیجه نیز باشد، متضمن هیچ اشکال و

هیچ هزینه‌ای نیست. رد کردن مطلق مذاکره، به‌ویژه وقتی طرف مقابل (دونالد ترامپ)، نامه‌ای نوشته و دعوت به گفتگو و حل و فصل مسائل کرده‌است، نه با عقل سلیم می‌خواند و نه حتی با آموزه‌های دینی: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو السميع العليم؛ و اگر به صلح و آشتی گرایند، تو نیز بدان بگرای و بر خدا توکل کن که مسلماً اوست شنوا و دانا.» (انفال، ۶۱).

به قدرت رسیدن دوباره دونالد ترامپ در آمریکا و اقامت حدّ اقل چهارساله او در کاخ سفید در شرایط طبیعی، به باور بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی، فرصتی است مناسب و البته موقّت و زمانمند برای نظام جمهوری اسلامی، که یک بار برای همیشه حلّ مسائل خود را با آمریکا در دستورکار خود قرار دهند؛ البته اگر همچون ۴۶ سال گذشته، این بار هم هیچ فرصتی را برای از دست دادن فرصت‌ها از دست ندهند!